



چیکه بود و همان بازی که تو لهه. باشا
شست و شبیه نوز اداها بود. موی
افتاد با در برادر بزرگ ترش بود
همیشه دنیا مال مومار را می افتاد
پیشان بود و سر به هوا
مال در درس و در ضمن همه
می گفت: «ا» می گفت: دختل
لبون.

ژاپنی‌ها

تولنی

فوتبالیست‌ها

Captain Tsubasa Ganbare Kickers



زیدان و دل‌پیر و هم به‌خاطر این کار تون، فوتبالیست شده‌اند!

کاپیتان ماجدا!

احسان عمادی

«فوتبالیست‌ها» یک شباهت مهم با دربی بزرگ پایتخت یا سریال ترگس داشت. گرچه تقریبا همه ادعا می کردیم که «چندر کارتون مزخرفی است» و «پراز خالی‌بندی است» و «رسیدن یک سانتیر ساده از کنار خط طولی به محوطهٔ شش قدم دو قسمت طول می‌کشد» و از این‌دست غرهایی که در مورد آن دو نای دیگر هم می‌زنیم، اما باز نمی‌شد از تماشایش صرف‌نظر کرد و جمعه بعدازظهر بعد از خوردن ناهار، دیدنش از اوجب واجبات بود. البته خیلی هم گناهی نداشتم. فوتبالیست‌ها به جز ژاپن در لاقل ۱۵ کشور جهان پخش شده بود. تازه فوتبالیست‌های خیلی مهمی در دنیا هم ادعا کرده‌اند که

علاقه‌شان به فوتبال و انتخاب‌شان به عنوان یک حرفه را

مدیون این کارتون هستند. بیاور نمی‌کنید؟

می‌پرسید مثلاً کی؟ حالا اگر هیده‌توشی ناکاتا و

یوشی کاتسو کاواگوچی را به‌خاطر ژاپنی بودنشان

بی‌خیال شویم، دیگر از الکس دل پیرو و زین‌الدین

زیدان (بله، درست خواندید. زیدان بزرگ هم

به خاطر سوباسا اوزاراً عاشق فوتبال

شده است!) نمی‌شود گذشت. نه؟

دو سری از کارتون فوتبالیست‌ها

در ایران پخش شد. سری اول، اسم

«گابانه کی‌ازو» بود که ترجمه‌اش می‌شود همان

فوتبالیست‌ها، یا هنر‌نمایی کاکرو داپچی به عنوان

کاپیتان و ماسارو دروازه‌بان تیم شاهین که رقیب

اصلی‌شان یوسوجی دروازه‌بان شکست‌ناپذیر تیم عقاب

بود. اصل و اساس این سریال که در سال‌های ۸۷-

۱۹۸۶ در ۲۶ قسمت در ژاپن ساخته و پخش شد،

کمیک استرپی‌هایی بود که نوری‌کی ناگای در

مجلهٔ شونن ساندی می‌کشید و این‌قدر کارش

گرفت که در سال ۸۷ جایزهٔ شوگا‌اکا‌کان را برد. (این

اسم‌های ژاپنی به هیچ دردتان نمی‌خورد. دیگر هم

چیزی از شمن نمی‌آوریم. فقط خواستیم بدانیم که همین‌طور الکی

حرف نمی‌زنیم.)

سری اول خیلی فراز و نشیب نداشت. بیشترش به تمرین و آموزش یا به قول فرنگی‌ها «ترنینگ» می‌گذشت و مسابقه و رقابت و هیجان زیادی درش نبود.

اما سری دوم که با صدای خسرو شایگان و عبارت «فوتبالیست‌ها...

قسمت صد و بیست و 11ام» جادانه شد، اسم اصلی‌اش «کاپیتان

سوباسا» بود و البته در ژاپن قبل از سری اول ایرانی‌اش پخش شد. اگر

بگوییم کاپیتان سوباسا دنیا را تسکان داد، خیلی بیهار

نگفته‌ایم. چرا که از سال ۱۹۸۱ تا حال، ۱۳ سری

مختلف از کمیک‌استرپی‌های این داستان در مجلات

گوناگون چاپ شده و می‌شود. ۵ سریال تلویزیونی، ۴

فیلم و نزدیک به بیست بازی کامپیوتری هم براساس آن به بازار عرضه

شده. از آمریکا و اسپانیا و برزیل بگیر تا فرانسه و تایلند و آفریقای

جنوبی، این کارتون را با اسم‌های مختلف پخش کرده‌اند. جالب‌ترین

اسمش هم توی کشورهای عربی بود: «کاپیتان ماجد». شاید به پاس

کاپیتان ماجد عبدالله که با صد و خرده‌ای بازی ملی، ر کورددار جهان

است. شکر خدا که ما ایرانی‌ها آن زمان این قدرها هم قدر شناس دایی

نیودیم!

کار به جایی رسید که؛ توجه به نقش این کارتون در ترویج فرهنگ

فوتبال و فوتبالیست‌گری(!) در بین جوانان چشم‌بادامی، فدراسیون

فوتبال ژاپن تصمیم به حمایت و کمک در تهیه و پخش سری‌های

بعدی این کارتون گرفت.

دقیقا معلوم نیست که چند قسمت از فوتبالیست‌ها در ایران پخش

شد. البته سری اول کاپیتان سوباسا در ژاپن ۱۲۸ اپیزود بود، اما

قسمت‌های پخش شدهٔ در ایران، قطعاً بیش از این تعداد بوده

که نشان می‌دهد مسوولان صدا و سیما ی وطنی احتمالاً چند

قسمت از سری‌های بعدی کاپیتان سوباسا را هم ضمیمهٔ

پخش خود کرده‌اند. و البته مثل خیلی دیگر

از کارتون‌ها، آخر این یکی را هم کسی

نمی‌داند و یادش نیست چه اتفاقی افتاد

که

می‌زوی و دولت مستعجل تشارو می‌ساکی و حماقت‌های

ای‌شی زاکی و رشادت‌های واکی بایاشی و بازوهای ستبر کاکرو

یوگا و جان جوپای نامی به اسم تاکی‌شی و البته واکنشی‌زوما و از خدایش بود

بزرگ که از فنون کاراته (رشتهٔ قبلی‌اش) در فوتبال استفاده

می‌کرد و مواهیش آدم را یاد پدر لی‌لی‌بیت، برادر تل یا علی‌بابا

می‌انداخت، چیزی در خاطرها نمانده است.

هیچ‌وقت در بیل دوطرفه، ضربهٔ چپ یا صحنهٔ نمایشی دیگری

در کل این سریال دیده‌نشد و همیشه سوباسا بود که توپ را مثل

یوویی که به پایش چسبیده باشد جلو می‌برد، شش هفت تا از

بازکنسان حریف را به تنهایی و سه چهار تا را با پاس‌های آب‌دوغ

خیساری در بیل می‌کرد و سرانجام شوتی می‌زد که با‌اجرای کلی

عملیات ژانگولر و خوردن به تیرهای عمودی و افقی و خارج شدن از

جسو کرهٔ زمین و حرکت بر مسیر دایره‌ای، وارد دروازه می‌شد (یا

نمی‌شد).

به شخمه فقط یک قسمت از فوتبالیست‌ها را عمیقا دوست داشتم.

وقتی کاکرو یوگا (عشق من در این سریال) بعد از یک دعوی جانانه

به‌خاطر لج‌بازی و بازیکن‌سالاری با مربی جدی و منضبط و با

دیسپلین‌اش، اردو را ترک می‌کرد و به همراه مربی سنتی و قدیمی‌اش

که شدیدا شبیه سبیز مینی‌فروش‌ها بود، راهی جزیرهٔ او‌کی‌ناوا

می‌شد و بعد از نزدیک به یک ماه ریاضت‌کشی و تمرینات سخت و

طاق‌ترس‌سا، شامل عبور دادن توپ با شوت‌های سهمگین از درون

موج‌های ۱۵ متری اقیانوس، همچون رهبروان بودایی تحت

تعلیمات جوشو روشن می‌شد و می‌آموخت که: «شجاع

باش، و محکم، و سر به زیر.»



تأثیر فوتبالیست‌ها در ایران!

کاشیرو - چندسال بعد

علی به‌پژوه

۱) سال‌ها بعد، هنگامی که «علی‌علیزاده» در بازی‌های

پرسپولیس، آن اوت‌دستی‌های عجیب و غریبش را برتاب می‌کرد،

بعدازظهرهای دوردستی را به یاد می‌آورد که پای تلویزیون

می‌نشست و با شش‌دانگ حواس، کارتون فوتبالیست‌ها را می‌دید.

علیزاده کاری نداشت که این کارتون به سفارش فدراسیون

فوتبال ژاپن و برای تقویت روحیهٔ فوتبالی ژاپنی‌ها ساخته شده

است: کارتون را می‌دید به عشق سوباسا و ماسارو و کارو و برو

بچه‌های کمی خشن‌تر مثل واکاشی‌زوما و از خدایش بود

در سطح آن‌ها بازی کند. اما در میان این همه ستاره، یک بازیکن

بی‌ستاره هم بود که علیزاده، کوچک‌ترین حرکاتش را مثل مدیر

خرید یک باشگاه، زیر نظر داشت: کاشیرو.

و کاشیرو چیزی نبود جز اوت‌دستی‌هایش:

دورخیز می‌کرد و با تمام قدرت، چنان اوت‌دستی‌های کارسازی

پر تاب می‌کرد که تنها یک ضربهٔ کوچک به آن، باعث می‌شد توپ

توی دروازه قرار بگیرد.

۲) فصل پیش‌لیگ، پرسپولیس اوضاع درست و درمانی نداشت، اما

پدیده‌ای چون علیزاده داشت. (این لفظ پدیده را گزار شکرگر بازی

پرسپولیس-بایرن‌مونخ به کار برد).

و علیزاده چیزی نبود جز اوت‌دستی‌هایش:

دورخیز می‌کرد و ...

حالا اوضاع برعکس شده بود: ما شده بودیم علیزادهٔ سال‌های

کودکی. می‌نشستیم. پای تلویزیون و منتظر بودیم که علیزادهٔ

سال‌های بزرگی، یکی دیگر از آن اوت‌دستی‌های معروفش را برتاب

کند و یا آن برتاب‌ها، موقعیت‌های گل فراهم کند.

۳) چیزی که در مورد کارتون‌ها می‌تواند خیلی خوشحال‌کننده و

مایهٔ امیدواری باشد این است که بعضی‌وقت‌ها، بعضی جزئیات

دوست‌داشتنی آن‌ها به حقیقت پیوندد. کسی به ما نگفته علی

علیزاده، «فوتبالیست‌ها» را می‌دیده و عاشق شخصیت «کاشیرو»

بوده، اما ما دوست داریم این‌طوری خیال‌کنیم. خیلی چیزهای

کارتون «فوتبالیست‌ها» بود که بعدها به حقیقت پیوست: در

کارتون، ژاپنی‌ها در حسرت یک مربی برزیلی بودند (همان عموی

برزیلی سوباسا!) که بعدها صاحبش شدند (زیکو؛ یک سبک

فوتبال بسته مبتنی بر پاس‌کاری‌های کوتاه وجود داشت به

اسم «ففس پرنده» که بعدها در تیمی مثل یونان پورو

۲۰۰۴ دیدیم و یک پر تاب‌کنندهٔ رؤیایی اوت‌دستی که آن

هم تعبیر شد. هیچ چیز زیباتر و در اوج‌تر از این نیست که این

کارتون‌ها و خیال‌ها به واقعیت تبدیل شوند.

ژاپنی‌ها

دیگران



شوکت ژاپنی کناک هم سه تا از کارتون‌های ما، پسر شجاع، سفرهای مبتنی کومان و مسافر کوچولو را ساخته است

Little Beaver

پسر شجاع

به یاد خانم کوچولو، خرس مهربان و شیپور چی

همه آن مشق‌های نوشته

سید احسان بیکانی

بچه که بودیم، خیلی چیزها بر ایمان مهم نبود. به

خیلی چیزها توجه نمی‌کردیم و فقط لذتش را

می‌پرديم. ساده‌ترین چیزها می‌توانست تمام

زندگی‌مان شود. تمام دنیا، یمان، ممکن بود همراه با

پسر شجاع یا خانم کوچولو قهر کنیم و یا همراه با

خرس مهربان، حال شیپورچی را بگیریم. اصلا هم

برایمان عجیب نبود که خودمان را در آن دنیای

رنگی با خطوط ساده و نقاشی تصور کنیم.

وقتی آن سورتمهٔ پرنده با سب بالدار سفیدش و

دنباله‌ای از ستاره‌های درخشان شروع به حرکت

می‌کرد و صورت پسر شجاع و خانم کوچولو که باهم

حرف می‌زدند تمام تصویر را پر می‌کرد و بعد

چرخیدن آن‌ها در دایره‌های نورانی و تصویر

وشتن‌دهٔ روباه کوچولو می‌آمد که به دکل آچوبی

قایق چنگ زده بود، دیگر هیچ چیز از دنیا

Mitokomon

سفرهای مبتنی کومان

بامیتی کومان واقعی آشناشوید

سیاستمدار محبوب

احسان رضایی

حالا هر سال اول تابستان که می‌شود، شهر کوچک میتو پر می‌شود از آدم‌هایی

که از سر تا سر ژاپن به آن جامی می‌آیند تا چهرهٔ خودشان را شبیه به میتو کومان یا

دستیارهای او، تسو که شمشیرزن و «کایکو»ی پهلوان بکنند. اسم شهر میتو، با

حاکم معروفش در تاریخ ژاپن ماندگار شده.

تو گواگوا میتسو کونی، معروف به میتو کومان، در نیمهٔ دوم قرن هفدهم (۱۶۶۱

تا ۱۶۹۱) در میتو حکومت می‌کرد. او یکی از مشهورترین چهره‌های تاریخ ژاپن

در عصر ادو یا دورهٔ شوگون‌هاست. دورانی که هر

شهر یا بخش ژاپن توسط یک حکومت تقریبا

خودمختار اداره می‌شد و حاکم یا شوگون

بزرگ، برای کنترل کشور، بازارسانی را به

سر تاسر مملکت می‌فرستاد. میتو کومان، در

عین حال که خودش یکی از این حاکمان محلی

بود، اما به خاطر اعتماد شوگون بزرگ به او،

گاهی کار بازرسی و سر کشی را هم انجام می‌داد.

The Adventure of Littleprincess

مسافر کوچولو



کسی هست نخوانده باشد؟

«شازده کوچولو» ی سنت اگزوپری را فکر نمی‌کنم

کسی باشد که نخوانده باشد. ماجرای پسر کی که از

ستاره‌ها آمد تا یاد بگیرد که گل‌اش را باید اهلی

می‌کرد. ماجرای این پسر بچهٔ بیزار از دنیای آدم

بزرگ‌ها. آن قدر لطیف هست که هر کمپانی انیمیشن

را وسوسه کند تا سراغش برود. ولی عجیب این که تا

به حال فقط یک کمپانی (کمپانی Knack ژاپن)

توانسته این ایده را به کارتون تبدیل کند. این که بقیه

نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند شاید به خاطر خود کتاب

باشد که آن قدر مشهور است که کمتر کسی جرأت

نزد یک شدن به آن را دارد یا شاید هم به خاطر

داستانش که قدرت جادویی‌اش در متن کلماتش

نهفته و احتمال موفق از آب در نیامدن

تبدیل‌هایش به کارتون و فیلم هست. دقیقا

اتفاقی که برای همین کارتون افتاد. آن موقع

که ما کارتون را می‌دیدیم. هنوز داستان را

نخوانده بودیم و فکر می‌کردیم این، بهترین

شکل ممکن قصهٔ مسافر کوچولو است. اما

وقتی که کتاب را خواندم، دیگر قسبه فرق

می‌کرد. آن عبارت‌های ناب توی کتاب، مثل آن

جایی که روباه به شازده می‌گوید: «هن وقتی

گندم‌زار را می‌بینم، یاد موی تو می‌فتم.» را

کجای می‌شد توی کارتون دید؟ می‌فهمید که چه

می‌گویم. خودتان که کتاب را خوانده‌اید.

Adventures of Ganba

گانبا



گانبا و هفت موش کوچولو که می‌خواستند

دریا را ببینند

راسوی شهر از

کاوه مظاهری

دریا، گانبا و بوبو می‌خواستند به آن جابرنده، به دریا، جایی که

خط اقی، آن آبی رؤیایی را از سفیدی بالای سرش جدای می‌کرد.

دوروتی، دوباره آمده بود. همان دختر کوچولوی «جادوگر شهر

از». گانبا، دوروتی جدید و بوبو کوچولو، یک جانشین درست

و حسایی برای سگ دوروتی. مترسک و آدم آهنی و شیر هم

مثل دوروتی آرزویی داشتند، می‌خواستند به چیزی برسند و

برای رسیدن به آن باید تا شهر از را پاده گزی می‌کردند. وضعیت

گانبا و بوبو و شش موش کوچولوی دیگر هم چیزی شبیه آن

بود، یوشوی فروشنده، چوتای آسیب‌دیده و زخمی، گاکوشای

دانشمند، ایکاسامای غرغرو و آن موش دکتر و آن یکی موش

دلم‌الخرم هم می‌خواستند به جایی برسند، به شهری، چیزی

شبیه شهر، از شهری وسط دریا به اسم «بوممی گاجیما».

بوممی گاجیما، جزیره‌ای تحت سلطهٔ «هورویی» بود، یک

راسوی سفید و بدجنس که زندگی را به کام موش‌های جزیره،

زهرمار کرده بود. دورویی معادل همان جادوگر بدبختی بود

که دوروتی با سطل آب او را از بین برد. حالا گانبا می‌بایست به

دوروتی ادای دین می‌کرد، باید با شسر می‌جنگید، شسری که

بر خلاف جادوگر بدبختی، سفیدرنگ بود.

مترسک و آدم آهنی، کلاغ‌های قصر جادوگر راتار و مار کردند

و شیر، دوروتی را از هملکهٔ داخل قصر نجات داد. آن‌ها مثل گانبا و

هفت موش کوچولوی دیگر متحد شدند، سر راسوی سفید

همان بلایی آمد که سطل آب بر سر